

## مهمانان زن بابا و پری

تنگ غروب، یاشار جاش را پشت بام انداخته بود و آمده بود نشسته بود لب بام، پاهایش را آویزان کرده بود و نشستن خورشید را تماشا می کرد. آفتاب زردی، رنگ های تو در توی افق و ابرهای شعله ور غروب همیشه برایش زیبا بود. هوا که گرگ و میش شد، ستارگان درآمدند. تک و توک، این جا و آن جا و رنگ پریده – که یواش یواش پر نور می شدند و می درخشیدند. چشمک می زدند.

صدای پری او را از جا پراند. پری جلو پنجره ایستاده بود و به ننه اش می گفت: کلثوم، پاشو بیا خانه ی ما. از شوهرت نامه داری.

چند دقیقه بعد یاشار و ننه اش پیش بابای اولدوز نشسته بودند و چشم به دهان او دوخته بودند. پری و زن بابا هم در اتاق بودند. اولدوز نبود.

دده ی یاشار نامه هاش را به آدرس بابا می فرستاد. در نامه نوشته بود که کمی مریض است و دیگر نمی تواند کار کند، همین روزها برمی گردد پیش زن و بچه اش.

آخرهای نامه بود که در زدند. چند تا مهمان آمدند. برادر و زن برادر زن بابا بودند با پسر کوچک شان بهرام. از راه دوری آمده بودند. از یک شهر دیگر. نشستند و صحبت گل انداخت. زن بابا کلثوم را نگه داشت که شام درست کند.

یاشار گاه می رفت پیش ننه اش به آشپزخانه، گاه می آمد می نشست پای پنجره. اما هیچ حرفی برای گفتن نداشت. البته حرف خیلی داشت، اما گفتنی نبود. دلش می خواست کاریش نداشته باشند و او را بگذارند برود پیش اولدوز.

وسط بگو بخند زن برادر رو کرد به زن بابا و گفت: ما آمدیم تو و پری را ببریم.  
صبح حرکت می کنیم.

زن بابا گفت: نامزد پری برگشته؟

زن برادر گفت: آره. همین فردا عروسی راه می افتد.

آن وقت رو کرد به پری و تو صورتش خندید.

**منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها  
(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول**

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴